



مجموعه شعر

سرنادهای میترائیک

سریا داودی حموله



سرنادهای میترائیک

سریا داودی حموله



سرنادهای میترائیک

سریا داودی حموله

نشر نصیرا - ۱۳۹۳

به یاد پدرم:

نادر داودی حموله

آموزگار نیکی و مهربانی

سرشناسه: داودی حموله، سریا.
 عنوان و نام پدیدآورنده: سرنادهای میترائیک / سریا داودی حموله.
 مشخصات نشر: تهران، نصیرا، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری ۷۶: ص
 -۴۶-۶۲۲۷-۷۷۷-۱۶۹ شابک ۴:
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 موضوع: شعر فارسی - قرن ۹۴
 س ۱۴۷ الف ۹۷۴۹ / رده بندی کنگره PRI ۹۳۱۳:
 ۹ / فا ۹ رده بندی دیویی ۷۲:
 شماره کتابشناسی ۳۳۹۴۳۶۳:

سرنادهای میترائیک
 (مجموعه شعر)
 سریا داودی حموله
 طراح جلد: مهسا حقیقی
 صفحه آرای: نادیا بنیادی
 چاپ اول ۹۳۱۳:
 تیراژ ۹۲۷۷:
 قیمت ۳۷۷۷: تومان
 ، انتشارات نصیرا: تهران، میدان انقلاب، خیابان جمالزاده جنوبی، کوچه دانشور، پلاک ۱
 واحد ۳

فهرست:

– پاد

– موازنه

– اعجاز

– اعتراف نامه

– واو هفتم

– پدر

IM

– نسبیت

– سیندال

– پانتومیم مرگ

– بی تویی ها

– من های متکثر

– پیشینه

– برگ و باد

– باشنده

- خوان هشتم
- میترائیک
- گذرنده
- چرخش آه
- اباطیل
- نقطه ی اضافه
- بلازده
- هی ی ی ی
- یادایاد
- ممنوع
- هیروط
- لوح
- شب نامه
- دو لول
- قرینه
- باد سیاه
- ۱۲ آبان
- آینه گردان
- تناسخ
- هزار
- خواب های متکثر
- پنجم شخص
- ناژ
- صورتک
- تقاطع
- رویاهای بنفش
- هم نواز
- هزار راه
- تک واژه
- تلخ واری
- تلخبویی
- محاط
- هزار دست
- افسوس خوار
- خواب های سه گوش

- خطابه ی باد
- آآآن
- نمای دور
- وهم
- چهارگاه
- شمارش معکوس
- این آن آن این
- مسجد سلیمان
- تعادل
- زاویه
- هزاراااا

پاد

شکل زنی
 که نباید محو زیبایی خود شود
 از دو سرِ رودِ سرمیِ روم
 روی سایه ام
 گم ات می کنم.

آن چه نمی بینم

هست
آن چه هست را
نمی بینم
نه مرگ
نه زندگی
هیچ کدام واقعی نیستند!

موازنه

شنبه دوشنبه است
اگر از جمعه های بی اجازه
نمانده باشد.

من مبتلا به چهارشنبه ی قائمه ام
و یک شنبه های هفت ضلعی

اگر فردا سه شنبه بود
بیدارم مکن
زمان که می گذرد
مریم های اندوه
به پنج شنبه های خاک عادت می کنند!

اعجاز

دنیا روی زیبایی کلاغ جامانده
هگمتانه اگر قائمه بود
هیچ درختی
در جهت ششم رشد نمی کرد.

این حقیقت میان گل‌سنگ ها نهفته است

زمین معکوس بچرخد

منقار

هیچ

پرنده ای

به

رود

نمی رسد!

اعتراف نامه

چرا بادها

زیر هیچ بارانی خیس نمی شوند؟

من فقط جمعه های ارونند را

به خلیج فارس ریخته ام.

ته جیب بادها را بتکانم
تا خاورمیانه جوان بماند
عرض زمین
پر از حروف انتحاری است!

واو هفتم

نام ام را نپرسید
وقتی دور ماندم از سایه اش.

مرگ که بیاید

دوباره زیبا می شوم
من در ضلعِ هر کلمه ای پنهانم
روی حواس حوا
راه می روم
تا بنفش جاودانه بچرخد!

پدر

با هم گم شدیم
تا هر کدام
دنبال دیگری بگردد

مانند پرچمی

که باد را به جزیره ای ناشناخته برده باشد!

IM

تو منهای تو

من

زنی که در آینه گم شد

این بار به خواب هر که بیاید

کلاغ می شود.

خنجری زیر سر می گذارم
تا از حقوق شاه توت ها دفاع کنم
با تو نشد
از یاد برده باشم
گیاهان بی چراغ می سوزند!

نسبیت

از درد میان دو رود
مصدر جعلی الاغ ماند

و ابری که اهلی نیست

در عبور ماه
از من جدا مشو
خواب هایم مسخ می شوند!

سیندال

زمین تا سطر سوم

بر دوش من است
جزء دوم اگر از خاک برخیزد
مراد خواهی یافت.

شبهت من به من
یک حرف
شبهت تو به من
با دیوارها زاویه می سازد!

پانتومیم مرگ

۱

پوست عوض کردن چهارشنبه ها

اتفاقی نیست

مرگ

اثر انگشت ما را می برد

تا دهن کجی کند

به ساقه ی گندم!

۲

بهشت آدم

جهنم حوا

حرفی از قار قار کلاغ

و آوازهای خواهر مرگ

آیا زمین

روز هفتم را فراموش کرده است؟

بی تویی ها

اگر دردی از درخت جا ماند

از عمر ماه

کلمه ای نمی کاهد.

هرچه از صفرهای جهان

کم شود

ترس های من

به تو بر می گردد

بگذار

تو را در تو پنهان کنم!

من های متکثر

۱

در سایه ی هر زنی
آینه
دو رو دارد
مردی که نام ندارد
زن را
به نام خود می خوانند!

۲

زن پر می شود
مرد پرنده
چند درصد مرد
زن است؟!

پیشینه

میز

بی هیچ ادعایی میز است.

بی آنکه بداند
حس ششم صندلی
به درختان از هوش رفته برمی گردد
سایه ی خود را حذف کرد!

برگ و باد

دیوارها

مرگ چه کسی را شنیدند

که در جوانی بادها پیر شدند؟

بعد از میم مریم ها

کدام «سین» را

مدفون کرده ای

زمین تالاسمی گرفت و

ماه سوء تفاهم.

هیچ نمی بینم

جز آنچه پنهان است!

باشنده

درختی در من نفس می کشد
زمین تو را دور می زند.

هیچ بلوطی
در خاک دیگری ریشه نمی کند
هر صبح
نام خود را به رود می گوید
تا فکر سیاه کلاغ را از یاد ببرد!

برادرم
برای بقای گیاهان
بادها را به بستر می برد.

من
جوراب های زمین را بخیه می زنم
شاید حرفی
در هذیان درختی جامانده باشد!

میترائیک

۱
کلمات دشنه بلعیده اند
شعر گرگی ست
در تاریکی!

۲
در میترائیک
هر
دری
به

زبانی
گشوده
می شود!

گذرنده

تو مرده ای
و من بی هیچ گوری
از سایه ام جدا شده ام.

ماه را از روی نام ات بردار

تا خواب زمین برهنه نباشد

درخت

درخت را نمی بیند!

چرخش آه

از آسمان کلمه می بارد.

ترس هایت را پشت کوهی بریز

بادها

آنقدر خجالتی اند

که پشت فعل های بلوط

پنهان می شوند

نمی دانند
بهار در خواب بنفشه ها
جا مانده است!

ابطیل

سایه ات را تا می کنم
هر آنچه تو نیست
در تاریکی گم می شود.

چقدر کلمه لازم است

تا قطار به موقع برسد

من از تو کم شوم

دنیا تحویل شود

به خواب های فوری!

نقطه ی اضافه

مرگ سایه ندارد

سنگ قبرم

را پشت نویسی کنید

تا حروف نام ام را از یاد نبرم.

تا کلمه نفس می کشد

هفت حرف ماه

پراز نام های بی نشان است!

بلازده

زنان نامی ناتمام اند
وقتی در من به هم می رسند
لکنت می گیرند.

اگر عشق با ما خواهری کند
به زبان کج سوسن ها برنگردد
از خودم بالا می روم
شاید فردا
با نام دیگری بشکفتد!

هی ی ی

تابستان
هیچ کمکی به دکمه ی پیراهنم نکرد
زیبایی ات
سایه ام را برد.

بینایی ام شبانه ندارد
تا ترس را بترسانم

از خودم
که در انحنای بیداری نشسته ام
تا تو که با حواس من پرستی
همه ی زردها درخت ها بر می خیزند!

هیچ

سر از خواب های جهان که بر می دارم
زنی
خدای مرده را بغل کرده است
عشق را
به پیراهنت بدوز
نیمه ی خالی لیوان پر از زندگی ست!

یادایاد

نام ام را به مردن بزنی
آینه را درون من می بینی
پس از من
دیوانه ی مرگ خواهند شد
آسمان
و
زمین

گنبد کبود تاول احساسات زنی ست
که از عشق گریخت!

ممنوع

روزی

کلمات به ما گوش می دهند

روزی

ما به کلمات گوش می دهیم

تنها سپید دار

زمین را پر رنگ می کند!

هپروط

باد پیراهن مادر بزرگ را پوشید
ابری عبوس
در چشم اش جا ماند.

اگر کبوتری از عمر باقی ماند
ادامه ی باران را بباران
پس این حرف ها
ستاره ها می سوزد!

لوح

تاریخ

خروس پیری ست

نه صبح گنجشک را نعل کرد

نه عصر کلاغ را

کاش بادهای سرکوی تو

به خواب ما بیایند

کفش های ما هیچ مقصدی ندارند!

شب نامه

از یک ضلع جمهوری
تا صندلی ات که شرط لازم است
همه ی سایه ها
زرد بنفش اند.

دور کلمات
سیم خاردار بکش
بادها
فرمان نمی برند!

مرگ موش کوری را ماند
به چه فکر می کند
میان سایه های دو پاییز؟

آیا
تا زمانی که ماه می درخشد
شباهت تو
به تفنگ خالی را باطل می کند؟!

قرینه

بادها

پشت خانه ی آسیابان چادر زده اند
زخمی تر از خنجر رستم.

تا جمهوری

به رختخواب خود برگردد

مرگ

آخرین کلاغی ست

که روی قطعه های تاریکی تکثیر می شود!

باد سیاه

مرگ

حواس ماه را برد

پلنگی سراسیمه از خوابم گذشت

از کابوس های پیراهنم

حرفی ماند

در سکوت.

دلیم به حال زمین می سوزد

بی آن که

بنفشه ای را روشن کرده باشد

روی سایه ام جان می کند!

۱۲ آبان

(سالمرگ پدر)

بین من و تو
ستاره ی کوری ست
که خطوط فاصله را نمی فهمد.

با چراغ می گذرم
تا هیچ دیواری
سایه ی ما را نشناسد
زمین را زیر پایم گرم نگه دار
این پرنده
از سیاهی بر نمی گردد!

آینه گردان

اگر عقابی خواب ببیند
که خواب نمی بیند
تابوت سنگین ماه را
به دوش خواهد کشید؟

باید به خواب های هم برگردیم
شاید آخرین پرنده ای
که تو را می بیند
پشت خواب های من بیفتد!

به نیچه پناه می برم
زرتشت
کلاه اش را برمی دارد.

من بودم
پرنده ی بودا را آزاد می کردم
کلمات
هیچ گاه نمی خوابند!

سگ های حاشیه ماه
یکدیگر را می بلعند
مرگ خوابش برده
یا کلمات آتش گرفته است؟

این قصه ترس ندارد
شهر پر از مردان آستیگماتیک است!

پنجم شخص

یکی از زنان
هفت سنگ را پنهان می کنم
تا تو از تو کم شود.

این سمت که من ام
 مرگ خیس نمی شود
 هر که خواب درختی ببیند
 زیبایی ایش
 به پشت آینه برمی گردد
 با تقویمی که دیگر سفید نیست!

ناژ

کدام کلمه کلاغ ندارد؟
 من مرده ام
 و جای خالی یک حرف

باز به سرم می خورد.

جای پیراهن من نیستی
تا در سایه ی زنی بسوزی
که در سایه ی خود گم شده است!

این شعر
حروف نام تو را کم دارد
و گیسوان مرا.

لهجه ام را
از روی صورت ات بردار
کلمات روزی بیدار می شوند
نیمه ی دیگر ماه را
پر رنگ می کنند!

تقاطع

سپید دار
حلاج را پس می زند
کلاغ سیاهی دنیا را به سخره می گیرد.

سایه های ما
کمی جا به جا شده
آیا بادها پوست انداخته اند؟

رویاهای بنفش

غیر از سرفه های دودکش
که کلمات را دورتر می برند
هیچ چیز تغییر نمی کند

جز بنفشه ها که پشت سرند.

سنگ خیس ماه
به دست هر که بیفتد
ابرّه جرات نمی کند
از عام الفیل برگردد!

هم نواز

الف میم سین

ماه

نیمی تو
نیمی عاشقانه های تو.

بگذار از سپیدی ها
حرفی باقی بماند
به وقت تشنگی
سهره آواز می خواند!

بنفش تلخی
در فنجان تو بود.

از بغ بغوی افتاده روی دردها
گیجی پیراهنت ماند
و دست های نا تمام باد

کفش ها گناهی ندارد
همیشه زنی هست
که نیست!

تک واژه

نه شعر

نه شاعر

تنها آفتاب گردان ها

درد ما را می دانند

هیچ کس

حروف نام ما را

در آفتاب پهن نخواهد کرد

امان این از آینه های خاموش

حرفی پای همین علف ها بود!

تلخ واری

مرگ نه جوان است
نه لاغر
اگر سایه اش
روی ماه بیفتد
کلمات
در خواب ها بیدار می شوند.

سه نفر از سمت راست خودت بشمار
زنی که من نیستم
به کمتر از بنفشه
تو را خواهد کشت!

تلخبویی

حرفی از تو گذشت
ماه سایه ام را جوید
آغاز همه ی آوازا
گنجشکی لانه کرد.

از من تا کلمه
سپید همه جا هست

زمین چه می داند
بادها را کجا دفن کرده اند؟!!

دستم به سایه های زرد نمی رسد
 حرفی به نخ می بندم
 تا بادها تکرارم نکنند.

کفش ها پر از تاریکی ست
 از همه شنبه هایی که پشت سر دارم
 حرفی روشن است

درخت نمی داند
 کدام دوشنبه
 از خواب های زمین بیدار می شود!

هزار دست

ماه پارس می کند
 به بنفشه ها
 عیب از شکل کلاغ ها نیست

بادها کورند
و شعر ویروسی ست
که حس های اضافه را پاک می کند!

تو می مانی
و دست هایی که انتها ندارد

بی آن که مرده باشم
می میری!

افسوس خوار

شهریور پر از شایعه است
پشت سر هر مسافری پنهان می شود
تا به شکل نخستین برگردد.

ماه را روشن کن
تا ترس درخت ها را بتکانم
ابره‌های مسلول
دردهای زمین را انکار می کنند!

خواب های سه گوش

بعد از سزارین زمین
عشق ذات الریه گرفت
زن زیر پوست شمشادها به خواب رفت.

هیچ مردی
به بنفشه ختم نمی شود
این دیوارها به من بستگی دارند
و همه ی درخت هایی
که خواب نیوتن می بینند!

خطابه ی باد

حرفی بر کوه نشست
سرخی ام افتاد روی ناسوت

سایه ام از هوش رفت
 حالا
 از هر دری که بگذرم
 تب دیوارها پایان ندارد.

خواب درخت ها را برایم پست کن
 همه ی سرها یک چشم اند!

آآآن

از خواهر خوانده ی باد چه کم دارم؟
 پا گذاشت روی سایه ام
 زیبایی اش به چاپ دوم رسید.

ماه را پاشویه می کنم
در جا ب جایی فصل ها
هر درختی
به پسوندی نیازمند است!

نمای دور

ماه هفت سر دارد
اگر خواب زنی را ببیند

آینه را
میان کلمات بر می دارد.

سایه ها ترس را می برد
به هفت نقطه ی آتش!

وهم

کلاغ منطق الطیر

آوازه‌های قفس را چرید.

نه بنفش با هوش تر از سپید است

نه سپید

می تواند

خواب سیمرغ را تاریک کند

انحنای درد

دوباره به خود برمی گردد

تا تو از تو بیرون بیاید!

چهارگاه

مرگ های زمین ماند

و دستمال های تسلیت

خنده ها را
روی هم بریزیم
تازه نصف لیوان را پر می کند

آدمی
بر اندوه بخش پذیر است!

شمارش معکوس

همه ی ساعت ها تیک عصبی دارند
اگر زمین
کمی به شکل من بچرخد
کفش های زمان روی هم می افتند

ماه

از دهان گنجشک حذف می شود و

تو

باید دنبال قدم های بی درخت بگردی!

این آن آن این

اگر کلمات

به گونه ی آدمی زاده می شدند

دردهای ماه
به پایان می رسید.

اگر زمین
از دهان ماه می افتاد
هیچ پرنده ای
با نام خود پرواز نمی کرد!

مسجد سلیمان

بعد از حق تقدیمی مشکوک
و جنون باد بر بیرق ها
با دهان پر از مصدق
به تقویم برگشتم
تا اوالعزم را بچرخانم
به نع معکوس

نفت که ملی شد

طاعون ماه گرفتم
 در ضلع جنوبی تاریخ
 بی آن که بدانم
 گوری مانده به گهواره ام

خطوط موازی
 همیشه حرفی برای گفتن ندارند
 اسفند که بیاید
 میروم پشت حروف دنیا
 تا ساعت ها خواب بمانند!

تعادل

ماه خواب سنگ ها را دزدید
 کوه به تسخیر آدمی در آمد
 سپید
 از رنگ های خویش ترسید

همه ی سوم شخص ها را سوزاند.

رودهایی که مرا پس می زنند

با تو یکی نمی شوند!

زاویه

آخرین کلمه از زبان باد
شعاع ماه را
دو برابر می کند.

اگر همه ی خواب ها را قبلا دیده بودم
ترس های خنجر را پنهان می کردم
آنچه از تاریکی بیرون می آید
شهادت دروغ نمی دهد!

درخت به چهره ی زن در آمد
زن به چهره ی من
ماه به قرینه
چهره ی خود را فراموش کرد.

کلاه

هم چنان مستعار ماند
شاید آخرین پرنده ای
که نمی خواهد از تو بیرون بیاید
همین باشد!

شعر سپید:

- او فلیا تو نیستی با گیسوانم حرف می زنم (نشر نیم نگاه)
- آسمان حرفی از گیسوان لی لی بود (نشر بازی تیگر)
- نان و نمک میان گیسوان تهمینه (نشر افراز)
- از عصای شکسته ی نیچه تا عصر مچاله ی لورکا (نشر سخن گستر)
- من ما بودم با دو فاعل اضافی (نشر نوید شیراز)
- همه ی کلمات در میدان ونک پیاده می شوند (نشر کاکتوس)

نقد ادبی:

- کلمات بیش از آدمی رنج می برند (نشر قطره)